



# کودک رشد



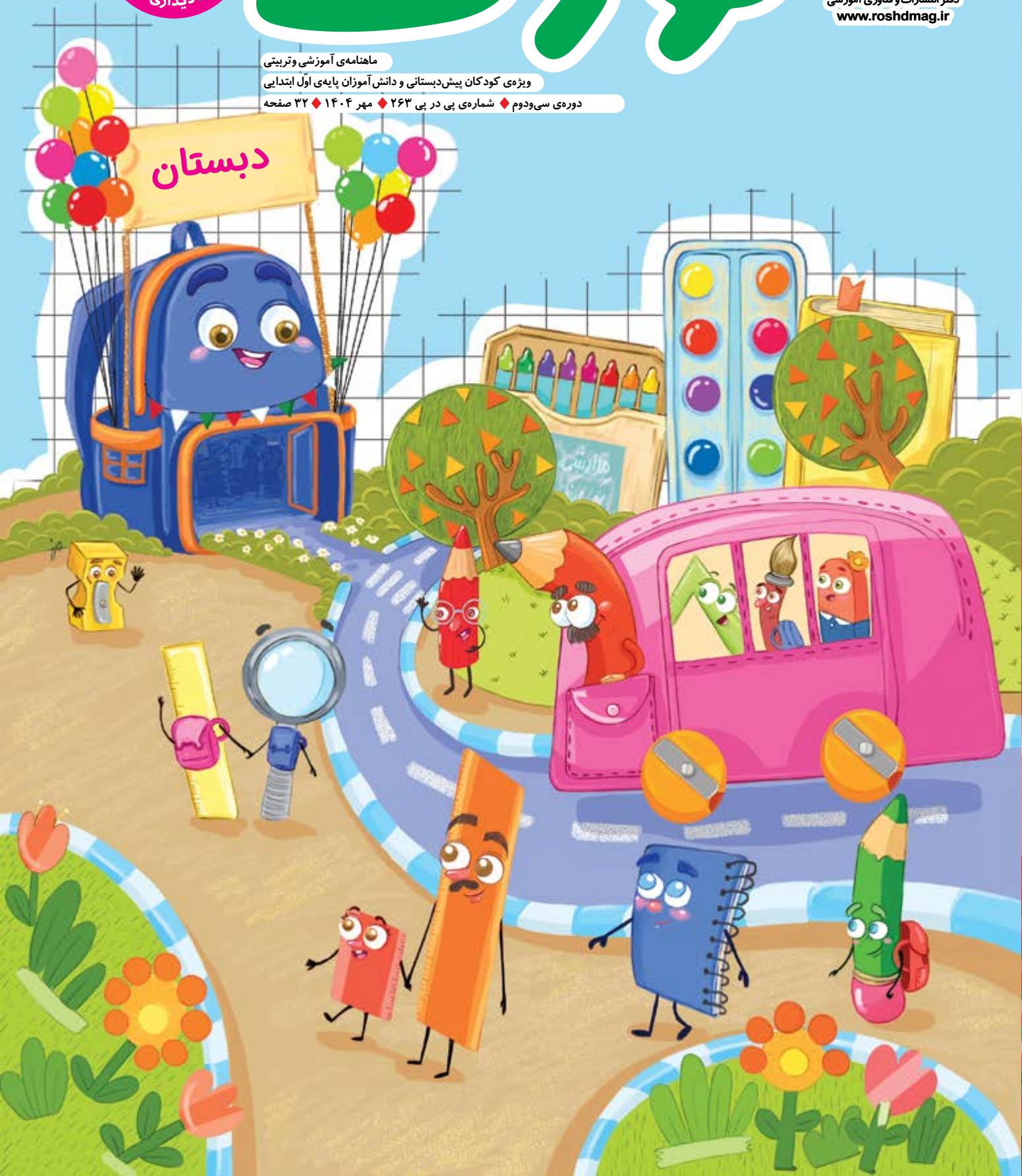
وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی  
[www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)

ISSN: 1606-9234

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی

ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ودوم ♦ شماره‌ی پی‌در پی ۲۶۳ ♦ مهر ۱۴۰۴ ♦ صفحه ۳۲



به نام خدای بخشنده و مهربان  
اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

# رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



## رشد کودک شماره ۱

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی  
اجتماعی، فرهنگی  
ویژه‌ی کودکان پیش‌دستانی و  
دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی و دوم مهر ۱۴۰۴  
شماره‌ی پی در پی ۲۶۳

• مدیرمسئول: سیدسعید بدیعی  
• سردبیر و ویراستار: فهیمه شانه  
• مدیر داخلی: اشرف احمدی

• شورای برنامه‌ریزی به‌ترتیب حروف الفبا:  
لاله جعفری، مجید خدابخش، جواد رسولی، کلر ژوبرت،  
مریم سعیدخواه، محمدرضا شمس، مهری ماهوتی  
• دبیر شعر: زهرا موسوی  
(با تشکر از اکرم کشایی و مریم هاشم‌پور)  
• مدیر هنری: کوروش پارسا‌نژاد  
• طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی  
• تصویرگر جلد: مرضیه قائدی

### خانواده‌ی مجلات رشد

همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس  
عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان  
میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه‌ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۲۵۰/۰۰۰ ریال



nazar.roshdmag.ir  
وبگاه نظرسنجی رشد کودک



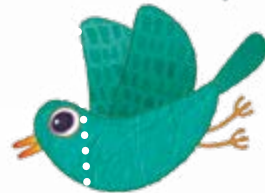
کانال مجله‌ی رشد کودک:  
@roshd\_kodak  
در پیام‌رسان‌ها منتظر شما هستیم.



www.roshdmag.ir/u/3i8  
ارتباط با مرکز بررسی‌آثار



https://foroosh.roshdmag.ir  
وبگاه فروش و اشتراک مجلات رشد



- ۱ حرف‌هایم با خدا
- ۲ اولین روز مدرسه
- ۴ سلام سلام به پاییز
- ۶ ماجراهای بوفی
- ۸ قصه‌های ریزه‌میزه
- ۱۰ ماجراهای رزماری و بروکلی
- ۱۴ جیکستان
- ۱۶ می‌آیی بازی؟
- ۱۸ هدیه‌ای برای بابا
- ۲۰ نقاشی تو، بازی من
- ۲۲ بازی بی‌صدا
- ۲۴ با هم برویم خراسان
- ۲۶ گلی‌تر از گل‌های من
- ۲۷ دست در دست کتاب‌ها
- ۲۸ یک روز قشنگ
- ۳۰ سرگرمی
- ۳۲ خودم می‌سازم

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفترانتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷۰

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸ و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات  
رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ - ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت اُست



به به! سلام!

پاییزت مبارک! مدرسه رفتنت مبارک!

چه خوب است که در روزهای شروع مدرسه با رشد کودک همراه شده‌ای! چون رشد کودک دنبال کلاس‌اولی‌هایی می‌گردد که می‌خواهند دنیا را قشنگ‌تر کنند. برای همین با یک عالمه داستان، شعر، قصه، چیزهای شگفت‌انگیز، بازی، کاردستی و معما پیش تو آمده است؛ تویی که فکرهای تازه و دل‌مهربان داری و می‌توانی کسی باشی که دنیا را خیلی قشنگ‌تر می‌کند.

دوست تو: سردبیر



پروردگارا

بخشنده‌ی پاک

سازنده‌ی جان

از گوهر خاک

ما را نیرومند

در جان و تن کن

دل‌های ما را

شاد و روشن کن

از راز خوبی

دانایی‌مان بخش

در تاریکی‌ها

بینایی‌مان بخش

● شاعر: محمود کیانوش ● تصویرگر: سید میثم موسوی

داستان



# اولین روز مدرسه

خر گوشک پرسید: «می شود بعداً بروم مدرسه؟ مثلاً پس پس فردا؟»  
مامان خر گوش گفت: «نه، خر گوشکم. از امروز باید بروی.»  
بابا خر گوش گفت: «حتماً از پس این تجربه‌ی جدید برمی آیی!»  
توی راه مدرسه، موموش خر گوشک را دید و پرسید: «کجا می روی؟ چرا ناراحتی؟»  
خر گوشک گفت: «می روم مدرسه. توی دلم یک جوری است.»  
موموش پرسید: «از چیزی می ترسی؟»  
خر گوشک سر تکان داد و گفت: «اگر بلد نباشم جواب خانم معلّم را بدهم چی؟  
اگر مدادم را گم کنم؟ اگر دلم برای مامانم تنگ شود؟...»  
موموش توی کیفش پرید و گفت: «من هم می آیم که نترسی.»  
خر گوشک گفت: «آخ جان! پس هر وقت کار داشتتم، یواش می زنم روی کیفم تا کمکم کنی.»

نویسنده و تصویرگر: کلر ژوبرت



سر کلاس، خانم معلّم از او چند سؤال پرسید. خرگوشک یواش روی کیفش زد. ولی جوابها را بلد بود. مدادش را گم کرد و یواش روی کیفش زد. ولی زود مدادش را زیر میزش پیدا کرد. یک ذره هم دلش برای مامانش تنگ شد و یواش روی کیفش زد. ولی زود با بغل‌دستی‌اش دوست شد و حالش خوب شد. بعد از کلاس، خرگوشک توی حیاط نشست. روی کیفش زد و گفت: «بیا بیرون!» ولی موموش نیامد. یک دفعه از پشت سنگی بیرون پرید و گفت: «من اینجام!» خرگوشک پرسید: «پس تو توی کیفم نبودی؟» موموش گفت: «توی صف که بودی، بیرون پریدم که جیش کنم. بعد پیدایت نکردم. خیلی ترسیدی؟» خرگوشک خندید و گفت: «نه، بابا! مدرسه که ترس ندارد!»



# سلام سلام به پاییز

## لالایی باران

باد آمد و دوروبرم چرخید  
گلبرگ‌های نازکم را چید

پیش من و گل‌های دیگر ماند  
آهسته در گوشم لالایی خواند

لالایی باران نرم و ریز  
خواهیدم و یک دفعه شد پاییز  
مهری ماهوتی



تصویرگر: علی خدایی



## قاصدک

پاییز زرد و قرمز  
به کوچه قاصدک داد  
به آسمان تنها بادبادک داد  
برگ در ختمان را قلقلک داد  
هزار تا برگ رنگی  
در آسمان چرخیدند  
خش خش خش خندیدند

رودابه حمزه‌ای



باهم گوش کنیم

## گوشواره‌ی انار

سلام سلام به پاییز  
خوش آمدی، عزیزم!  
هزار تا برگ رنگی  
روی سرت بریزم؟

با های و هو، با خنده  
من آمدم کنارت  
راستی که خیلی زیباست  
گوشواره‌ی انارت!

مریم هاشم‌پور



## تپه‌ی برگی

یک باد پُر زور  
از راه آمد  
در کوچه‌ی ما  
تا شب قدم زد

او برگ‌ها را  
از شاخه انداخت  
یک تپه‌ی زرد  
با برگ‌ها ساخت

محبوبه صمصام شریعت



ماجراهای بوفی

# راز گل بنفش



سلام!

من بوفی هستم؛

داناترین و باهوش‌ترین جغد دنیا!



شب‌ها، وقتی حیوانات جنگل می‌خوابند، من روی بلندترین شاخه‌ی درخت بلوط می‌نشینم و زیر نور ماه کتاب می‌خوانم. گاهی هم با تلسکوپ چوبی‌ام ستارگان را تماشا می‌کنم. دیشب که غرق خواندن کتاب بودم، صدای گریه‌ی سنجاب کوچولو را از شاخه‌ی بغلی شنیدم. از تعجب سرم یک دور چرخید...

گفتم: «هوهو! سنجاب کوچولو، چرا گریه می‌کنی؟»

با هق هق گفت: «توی مهمانی جنگل، ده تا کیک بلوط شکلاتی خوردم... دلم خیلی درد می‌کند!»

گفتم: «هوهو! دوایت پیش من است: شربت‌ی که حالت را خوب می‌کند.»

سنجاب کوچولو اولش ترسید و گفت: «وای! نکند پف دمم بخوابد! نکند موهای خوشگلم کم‌رنگ شوند!» بعد با اخم شربت را سر کشید و گفت: «چقدر تلخ!»

ولی کمی بعد، زد زیر خنده و گفت: «آخیش! دلم خوب شد!»

سرم را تکان دادم و گفتم:

«هوهو! این دارو را دانشمندان داروساز ایرانی از گیاه زعفران ساخته‌اند.»

سنجاب کوچولو گفت: «هورا برای دانشمندان ایرانی! حالا می‌توانم یک کیک بلوط شکلاتی دیگر هم بخورم؟»

## برای بزرگ‌ترها

دانشمندان ایرانی با استفاده از ماده‌ی مؤثر زعفران و فتاوری نانو توانسته‌اند به محصول پایدار ضدسرطان دست یابند.

هوهو! تا دیدار بعدی از بالای درخت بلوط!



# پرسش‌های بوفی



۱. سنجاب کوچولو برای خوب شدن دل‌دردش باید چه چیزی می‌خورد؟

یک کیک  یک داروی مقوی  
شکل‌تای بزرگ  

۲. چرا بعضی داروها با گل‌ها و گیاهان ساخته می‌شوند؟

چون گیاهان  چون زنبورها گل‌ها را  
خاصیت درمانی دارند. دوست دارند.  

۳. اگر پر خوری کنیم چه می‌شود؟

ممکن است دل‌درد  گربه‌ها از ما  
بگیریم. می‌ترسند.  

۵. چه موقع باید دارو بخوریم؟

وقتی  وقتی می‌خواهیم با  
دکتر بگوئید. فیل‌ها فوتبال بازی کنیم.  

۶. اگر بخوایم سالم‌تر بمانیم، چه کار کنیم؟

غذاهای طبیعی و  با درخت‌ها  
سالم بخوریم. مسابقه‌ی دو بدهیم.  



# قصه‌های ریزه‌میزه



## قایم‌باشک

ابر گفت: «بیایم؟»  
چتر گفت: «بیا.»  
ابر چشم‌هایش را باز کرد و دنبال چتر گشت.  
این طرف را گشت، آن طرف را گشت، چتر را پیدا نکرد.  
گریه‌اش گرفت، چک و چک و چک گریه کرد.  
چتر فوری باز شد و گفت: «جانمی! باران!»  
ابر خندید و گفت: «سُک‌سُک! پیدایت کردم!»

● نویسنده: محمدرضا شمس  
● تصویرگر: متین السادات حسینی‌نژاد

## اولین دندان

کرم دندان، اولین دندانش که در آمد، فوری یک مسواک خرید.  
خمیر دندان هم خرید.  
حالا هر بار دندان‌های را می‌خورد، زود می‌رود دندان‌هایش را  
مسواک می‌زند.  
کرم دندان به بهداشت دهان و دندان خیلی اهمیت می‌دهد.



# فیل آمد آب بخورد

فیل آمد آب بخورد، قورباغه نگذاشت. فیل پرسید: «چرا نمی گذاری آب بخورم؟»  
قورباغه گفت: «مگر نمی بینی چشمه غمگین است؟»  
فیل پرسید: «چرا غمگین است؟»  
ماهی ها گفتند: «دلش گرفته، قلش گرفته. نمی بینی قل قل نمی کند؟»  
فیل پرسید: «چشمه، چرا قلت گرفته؟»  
چشمه گفت: «یک سنگ بزرگ افتاده رویم، راهم را بسته.»  
فیل گفت: «این که غصه ندارد، من درش می آورم.»  
خرطومش را کرد زیر آب، سنگ را کشید. سنگ سنگین بود، درنیامد. قورباغه و  
ماهی ها کمکش کردند. یک دو سه گفتند و سنگ را بیرون آوردند. چشمه دوباره  
قل قل جوشید. ماهی ها شاد شدند. قورباغه خندید.  
فیل هم هورت هورت آب خورد.





## ماجراهای رزماری و بروکلی



قصه‌گو: یکی بود یکی نبود. یک باغچه‌ی کوچولو بود، پر از سبزی‌های رنگ‌ووارنگ. میان این‌همه سبزی کوچولوی رنگ‌ووارنگ، رزماری و بروکلی خیلی با هم دوست بودند. یک شب که آسمان پر از ستاره بود، رزماری و بروکلی خوابشان نمی‌برد.

[قصه‌گو کنار می‌رود و رزماری و بروکلی، که پشت‌سرش دراز کشیده‌اند، دیده می‌شوند.]

رزماری: من خوابم نمی‌برد.

بروکلی: من هم همین‌طور.

رزماری: چه کار کنیم خوابمان ببرد؟

بروکلی: بیاستاره‌بازی!

رزماری [به آسمان اشاره می‌کند]: وای، آرِه! آن ستاره را که از همه بیشتر برق

می‌زند می‌بینی؟



برو کلی: هیس! یواش تر! همه خواب اند، رزماری! آره، می بینم.  
 قصه گو: آره، یواش تر! همه خواب اند!  
 رزماری: یعنی توی آن ستاره کی زندگی می کند؟  
 برو کلی [کمی فکر می کند]: ممم... یک کفشدوزک فضایی فراری.  
 رزماری: فراری؟! از دست کی فرار می کند؟  
 برو کلی: قورباغه‌ی فضایی.

[قورباغه و کفشدوزک وارد صحنه می شوند. قورباغه دنبال کفشدوزک فضایی می کند.  
 صدای قورقور صحنه را پر می کند. کفشدوزک گیر می افتد و با هم می جنگند. با  
 چراغ قوه هایشان به چشم هم نور می پاشند، مثل حرکت شمشیربازی.]  
 قصه گو [وارد می شود و آهسته رو به تماشاچی]: وای! چرا این‌ها دعوا می کنند؟  
 رزماری: بس کن!

برو کلی: چرا؟  
 رزماری: اصلاً توی ستاره نه کفشدوزک فضایی هست، نه قورباغه‌ی فضایی.  
 برو کلی: پس کی هست؟  
 رزماری: یک ماهی فضایی که مهمان دارد و برایش ماکارونی با طعم سبزیجات پخته.



برو کلی: کدام مهمان؟

رزماری: هشت پای فضایی با کفش های بلوری.

برو کلی: اما هشت پای فضایی که ماکارونی سبزیجات دوست ندارد!

رزماری: پس چی دوست دارد؟

برو کلی: ماهی فضایی.

[هشت پا و ماهی وارد صحنه می شوند. هشت پادنبال ماهی فضایی می کند و کفشش را

به طرفش پرت می کند. ماهی جا خالی می دهد.]

قصد گو [سرش را می گیرد]: وای! بچه ها، کفشش نخورد توی کله ام!

هشت پا: مگر دستم به تو نرسد!

ماهی: تو که دست نداری!

هشت پا: مگر پاهایم به تو نرسند، خوش مزه!

ماهی: من بدمزه ام، بدمزه!

رزماری: بس کن!

برو کلی: چرا؟

رزماری: اصلاً توی ستاره نه ماهی فضایی

هست، نه هشت پای فضایی با کفش های بلوری.

برو کلی: پس کی هست؟

رزماری: من و تو که یک عالمه دوست فضایی

پیدا کردیم.



قصه گو [با خوشحالی وارد می شود]: آره، آفرین!  
[رزماری و بروکلی و همان قورباغه و کفشدوزک و ماهی و هشت پای فضایی همگی وارد می شوند و دور سفره‌ی شام می نشینند.]

رزماری و بروکلی: بفرمایید شام!

قورباغه و کفشدوزک و ماهی و هشت پا: اوووممم... به به! دست شما درد نکند!

بروکلی و رزماری [خمیازه می کشند]: نوش جان! وای چقدر خوابمان می آید!

قصه گو [وارد می شود]: بچه‌ها، مثل اینکه بالأخره رزماری و بروکلی خوابشان گرفت.

قصه گو [آرام آرام رزماری و بروکلی را نوازش می کند و برایشان لالایی می خواند]:

لالا لالا! بخواب، رزماری!

لالا لالا! بخواب، بروکلی!



این تصویرها را ببر. به چوب بستنی بچسبان و نمایش را اجرا کن. ✂





# جیکستان

## جیکستان

جیک و جیک و جیک جیکستان  
جوجه‌ای رفت دبستان

مداد نداشت پَر که داشت  
جوهر و دفتر که داشت

دیکته را با پَر نوشت  
خیلی قشنگ تر نوشت

زهرا موسوی

تصویرگر: فاطمه پور عبدالحسینی

## کلاغ نوشت...

کلاغه گفت:

سه یک دو سه  
پرید و رفت  
به مدرسه

دو خط نوشت  
سه خط نوشت  
دو نوک فقط  
غلط نوشت

پرید و گفت  
سه یک دو هشت  
دوباره رفت  
به سوی دشت

خاتون حسنی



## جوجه‌ی گوله‌پشتی

من جوجه‌ام، من جوجه‌ام  
با یک نوک خوش‌رنگ و ریز

وقتی که رفتم در کلاس  
ساکت نشستم پشت میز

یک گربه آمد پیش من  
اصلاً نترسیدم از او  
ما هم کلاس هم شدیم  
من جیک گفتم او میو



شقایق پای‌رنج



باهم گوش کنیم

## ما می‌رویم دبستان

کیف و کتاب کجایید؟  
کفش و جوراب بیایید!  
شب آمده باید بخوابیم الآن  
فردا که شد ما می‌رویم دبستان  
سمیه بابایی

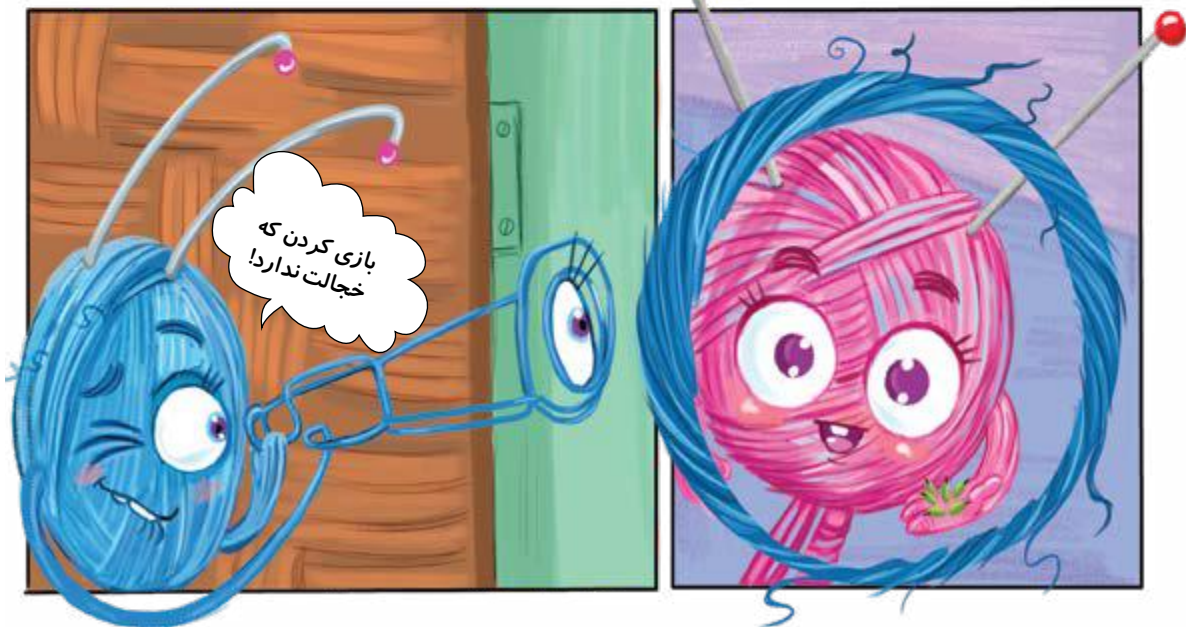
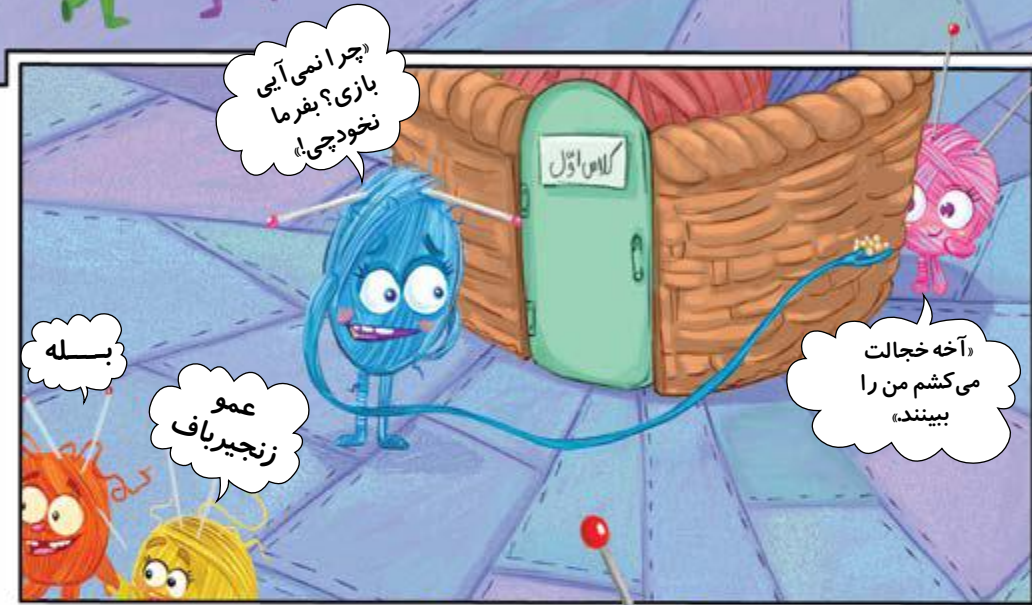


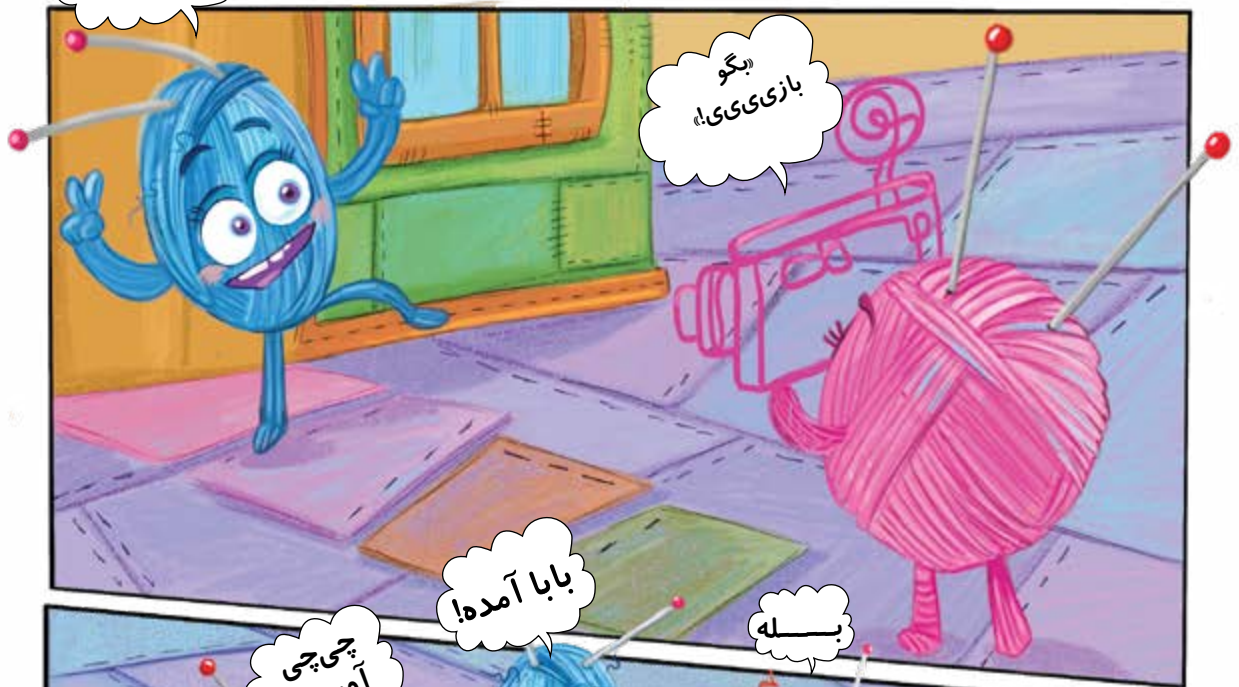


# می‌آیی بازی؟



نویسنده: نسترن فتاحی • تصویرگر: مرضیه قانلی







# هدیه‌ای برای بابا

بابای آرش و بهار ورزشکار است. چند روز قبل، توی مسابقه‌ای شرکت کرده بود. او خیلی خوب با حریفش مسابقه داد و برنده شد. بهار، همین‌جوری که توی اتاق دور قهرمانی می‌زد، گفت: «وقتی بابا برگشت، بهش چه هدیه‌ای بدهیم؟»

آرش، که به مدال توی گردن بابا زل زده بود، گفت: «نقاشی خودمان کنار بابای قهرمان، که خیلی دوستش داریم.»

بهار مقوّا آورد و آرش مدادرنگی. آرش بابا را کشید و بهار مدال قهرمانی بابا را. آرش بهار را کشید. بهار آرش را کشید. دوتایی مامان را کشیدند. آرش گفت: «حتماً بابابزرگ و مامان‌بزرگ هم دوست دارند توی نقاشی بابا باشند.»

نویسنده: معصومه بزدانی  
تصویرگر: عاطفه عبدالهی زاده

بهار گفت: «اصلاً همه‌ی آن‌هایی را بکشیم که بابا را دوست دارند.»

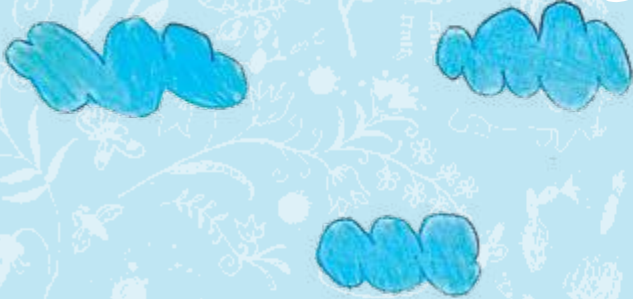
بهار عمو و دایی را کشید، آرش خاله و عمه را. آرش همکارهای بابا را کشید، بهار همسایه‌ها را. صفحه که پُر پُر شد، آرش گفت: «حالا چیزی را بکشیم که بابا بیشتر از همه دوستش دارد.»

بعد نواری سبز توی آسمان نقاشی‌شان کشید. بهار، زیر نوار سبز، یک نوار سفید کشید. آرش نوار قرمزی زیر نوار سفید کشید. بهار نقش وسط نوار سفید را کشید.

فردای آن روز توی فرودگاه، اولین چیزی که بابا دید یک نقاشی قشنگ بود، نقاشی‌ای که در دست‌های بهار و آرش بالا رفته بود.



# نقاشی تو، بازی من



این نقاشی‌ها را شما فرستاده‌اید.  
یک تکه از هر نقاشی بیرون از  
آن هم تکرار شده.



یکتا باهوش، از تهران



پاسین معبدی، پیش‌دبستانی، از اصفهان، آران و بیدگل



سویل شکوریان، از خالخال

السون و ولسون  
با خطی که می‌کشی  
هر تکه رو به نقاشی خودش برسون!





مارانا کاظم‌لو، از تهران



نیکا نجفی، مدرسه‌ی جوکار



حلمنا بهرامی، از تهران






بچه‌ها کانال‌های مجله را در پیام‌رسان‌های شاد و بله دیده‌اید؟  
 موشن و پادبکشن‌های زیبا داریم.  
[http://shad.ir/koodak\\_roshd](http://shad.ir/koodak_roshd)

دوست داری برای نقاشی تو هم بازی  
 بسازیم یا قصه بنویسیم؟  
 اگر دوست داری، نقاشی‌هایت را به  
 آدرس زیر بفرست:  
[www.roshdmag.ir/u/3i8](http://www.roshdmag.ir/u/3i8)



# بازی بی صدا

جوغا بچه جغد بود؛ بچه جغدی با پرهای قشنگ نرم و چشم‌هایی درشت که برق می‌زدند. اما او با بقیه فرق داشت: جوغا هیچ صدایی را نمی‌شنید. دوستانش دلشان می‌خواست با او بازی کنند. آن‌ها از جوغا پَر پری با آن چشم‌های درشت خوششان می‌آمد. ولی جوغا نمی‌شنید... آن‌ها باید چه کار می‌کردند؟

گنجشک فکری کرد و گفت: «یک بازی بی صدا.»

کبوتر گفت: «هیچ بازی‌ای بی صدا نیست!»

مامان جوغا خندید و گفت: «هست. من و جوغا یک بازی خیلی خوب بلدیم.» و بازی شروع شد.

مامان گفت: «یکی از بال‌هایتان را نزدیک سرتان ببرید.»

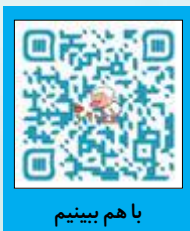
گنجشک و کبوتر همان کاری را کردند که مامان جوغا گفت.

مامان جوغا گفت: «حالا بال دیگر را بالا نگه دارید.»


گنجشک و کبوتر همان کار را کردند.

چشم‌های جوغا برق زدند. او با شادی یکی از بال‌هایش را کنار سرش برد، بال دیگر را بالا نگه داشت و لبخند زد.

● نویسنده: زهرا موسوی  
● تصویرگر: متین السادات حسینی‌نژاد



با هم ببینیم



مامان جوغا گفت: «این حرکت یعنی سلام».  
گنجشک جیک جیک خندید و کبوتر هم از ذوقش بقبقو کرد.  
جوغا یکی از بال‌هایش را مشت کرد و روی قلبش گذاشت و بال  
دیگرش را بین زمین و هوا نگه داشت.  
گنجشک و کبوتر هم همان کار را کردند.  
مامان با مهربانی سرش را چرخاند و گفت: «جوغا به شما می‌گوید  
دوستتان دارد.»

گنجشک و کبوتر با خوش حالی گفتند: «ما هم  
دوستش داریم.» و سعی کردند زبان جوغا را یاد  
بگیرند.  
از آن روز به بعد، حرف زدن با زبان اشاره به  
بازی‌های بچه‌ها اضافه شد، بازی‌ای که همه  
دوستش داشتند؛ همه و بیشتر از همه  
جوغا.

# با هم برویم خراسان تپ‌تپ خمیر



نویسنده : جواد رسولی  
تصویرگر : مرضیه قانلی

تپ‌تپ خمیر... کی می آید بازی؟  
من و مامان و بابا و...  
جانمی! بازی را شروع کنیم!  
یک نفر، مثلاً داداش کوچولو، سر می گذارد. (یعنی مثل سجده‌ی نماز  
سرش را روی دست‌هایش می گذارد.) و چشم‌هایش را می‌بندد.  
بقیه دور او می‌نشینیم و به پشتش می‌زنیم، انگار مثل نانوایان با کف  
دست‌هایمان خمیر نان را صاف می‌کنیم.  
و ترانه می‌خوانیم:

تپ‌تپ خمیر شیشه پُرپنیر دست کی بالا؟  
بعد دست‌هایمان را پشت داداش کوچولو می‌گذاریم.  
اما فقط یک نفر، مثلاً مامان، یک دستش را بالا نگه می‌دارد.  
داداش کوچولو باید حدس بزند دست چه کسی بالاست.  
اگر درست بگوید، جایش با مامان عوض می‌شود. اگر غلط بگوید،  
جایش عوض نمی‌شود و دوباره خودش سر می‌گذارد.  
ترانه ای که دوستانم در خراسان جنوبی می‌خوانند این‌جوری است:  
گو زردِ میرِ علا [گاو زردِ میرِ علا]  
کِنده زِمین، کِنده هوا [همه‌جا را شخم زده]  
دست کی بالا؟



## تو اهل کجایی؟

موقع این بازی چه ترانه‌ای می‌خوانید؟  
اگر دوست داری، ترانه را برایم  
بفرست. یک عکس قشنگ هم از  
بازی تپ‌تپ خمیرتان بفرست تا  
توی مجله چاپ کنیم.  
این هم نشانی ما:

[http://shad.ir/kodak\\_roshd](http://shad.ir/kodak_roshd)

## شله‌ی مشهدی

به‌به! چه رنگ‌ورویی، چه عطر و بویی!  
بابا می‌گوید: «پختنش زحمت دارد، سخت است!»  
من می‌گویم: «در عوض خیلی خوش‌مزه و مقوی است و خوردنش کیف دارد.»



بچه‌ها کانال‌های مجله را در پیام‌رسان‌های شاد و بله دیده‌اید؟  
موشن و پادیکشن‌های زیبا داریم.  
[http://shad.ir/koodak\\_roshd](http://shad.ir/koodak_roshd)

## لالایی

تو لالایی بلدی؟

اگر دوست داری، وقتی عروسکت را می‌خوابانی،

این لالایی خراسانی را برایش بخوان:

لالالا گُلَم بَشی [گُلَم باشی]

تسلای دَلَم بَشی [آرامش‌بخش دلم باشی]

درخت پُر گُلَم بَشی

همیشه سُنبلُم بَشی





# گلی تر از گل‌های من

همه جا گل گلی بود: درخت‌ها، دیوارها، صورت مامان‌ها، کله‌ی بچه‌ها و حتی کتاب‌های قرآن جلوی مامان‌ها.

مامان چادر گل‌گلی‌ام را تازه دوخته بود. قلبم تاپ‌تاپ می‌کرد که زودتر آن را سرم کنم و بروم باغ، همان باغی که معصومه جان توی حیاطش می‌نشست و برای مامان‌ها و دخترها حرف‌های قشنگ می‌زد.

به مامان گفتم: «دلم می‌خواهد وقتی بزرگ شدم، مثل معصومه جان بشوم.» مامان گفت: «بگذار چیزی از کودکی‌اش برایت تعریف کنم، وقتی درست قد تو بود. یک بار گروهی از مردم آمدند دم خانه دنبال بابایش، امام کاظم(ع). آن‌ها سؤال داشتند، سؤال‌های سخت سخت. امام خانه نبود. معصومه جان به سؤال‌های مردم یکی‌یکی جواب داد. آن‌ها هم خوش حال شدند و برگشتند. توی راه امام کاظم(ع) را دیدند. وقتی امام جواب‌ها را فهمید، لبخند زد و گفت: پدرش به فدایش!»

پس من هم باید چیزهای زیادی یاد می‌گرفتم؛ شاید مثل او می‌شدم... از زیر چادر دوروبرم را نگاه کردم و رسیدم به باغ. تا نگاهم به معصومه جان افتاد، خندید. خنده‌اش یک جور بود که انگار باد خنکی آمد و بین گل‌های چادرم چرخید. بدو رفتم پیشش... من می‌خواستم مثل او بشوم.

نویسنده: سنا ثقفی  
تصویرگر: سید میثم موسوی





## دستی که بوسه می زند

تو برای رفتن به مدرسه روزشماری می کردی؟ یا دوست نداشتی بروی مدرسه؟  
 من داستان قشنگی خوانده‌ام درباره‌ی چستر: راکونی که دوست نداشت برود مدرسه، چون دلش می‌خواست پیش مامانش بماند.  
 می‌دانی مامانش چه کار کرد؟ چستر چی؟ رفت مدرسه یا پیش مامانش ماند؟  
 تو هم این کتاب قشنگ را بخوان.  
 ● نویسنده: اودری پن ● مترجم: منا خاطری ● انتشارات بازی و اندیشه



## من و مامان و مدرسه

شده است با خودت فکر کنی کاش مامانم قد عدس بود تا او را با خودم به مدرسه می‌بردم؟  
 یا چرا هرچی مشق می‌نویسم تمام نمی‌شود؟  
 یا چرا کیفم این قدر گنده است؟  
 یا شده مدادهایت یک چیزی را اشتباهی بنویسند؟  
 شعرهای این کتاب قشنگ همگی انگار حرف دل تو را می‌زنند.  
 ● شاعر: شکوه قاسم‌نیا ● تصویرگر: میترا عبداللہی ● انتشارات کانون پرورش فکری



# یک روز قسنگ

تولد مورا بود. مورا و مامانش می‌خواستند به بازار بروند تا برای جشن تولد چیزهایی بخرند. به مورا و مامانش کمک کن تا زودتر به بازار برسند.



● نویسنده: سارا مجد  
● تصویرگر: غزاله میرافیان

مورا و مامان به قنادی رفتند و یک کیک شکلاتی خوش مزه سفارش دادند. به نظرت کیک تولد مورا کدام است؟



مورا از گل‌فروشی دو شاخه گل سرخ هم خرید. گل سرخ‌ها کجا هستند؟



جشن تولد بادکنک هم می‌خواهد. مورا از مغازه سه تا بادکنک رنگی هم خرید، قرمز و آبی و زرد. بین بادکنک‌ها پیدایشان می‌کنی؟  
چهار تا فانوس کاغذی هم جشن را قشنگ‌تر می‌کردند. پس مورا چهار فانوس رنگی هم انتخاب کرد. تو هم آن‌ها را می‌بینی؟



بعد مورا و مامان به مغازه‌ی میوه‌فروشی رفتند. مورا دلش می‌خواست پنج تا میوه انتخاب کند. او در پاییز به دنیا آمده بود. او می‌خواست میوه‌های پاییزی را انتخاب کند. پس باید چه میوه‌هایی را برمی‌داشت؟



عصر مهمان‌های مورا یکی‌یکی از راه رسیدند. خاله مورچه با شش بچه‌اش هم بین مهمان‌ها بودند. اگر آن‌ها را پیدا کردی، دورشان خط بکش.



اما مورا یک چیز را فراموش کرده بود: کیک تولد که بدون شمع نمی‌شود! ولی مامان مورا یادش مانده بود و هفت شمع خوشگل برای کیک خریده بود. چون مورا هفت‌ساله می‌شد.

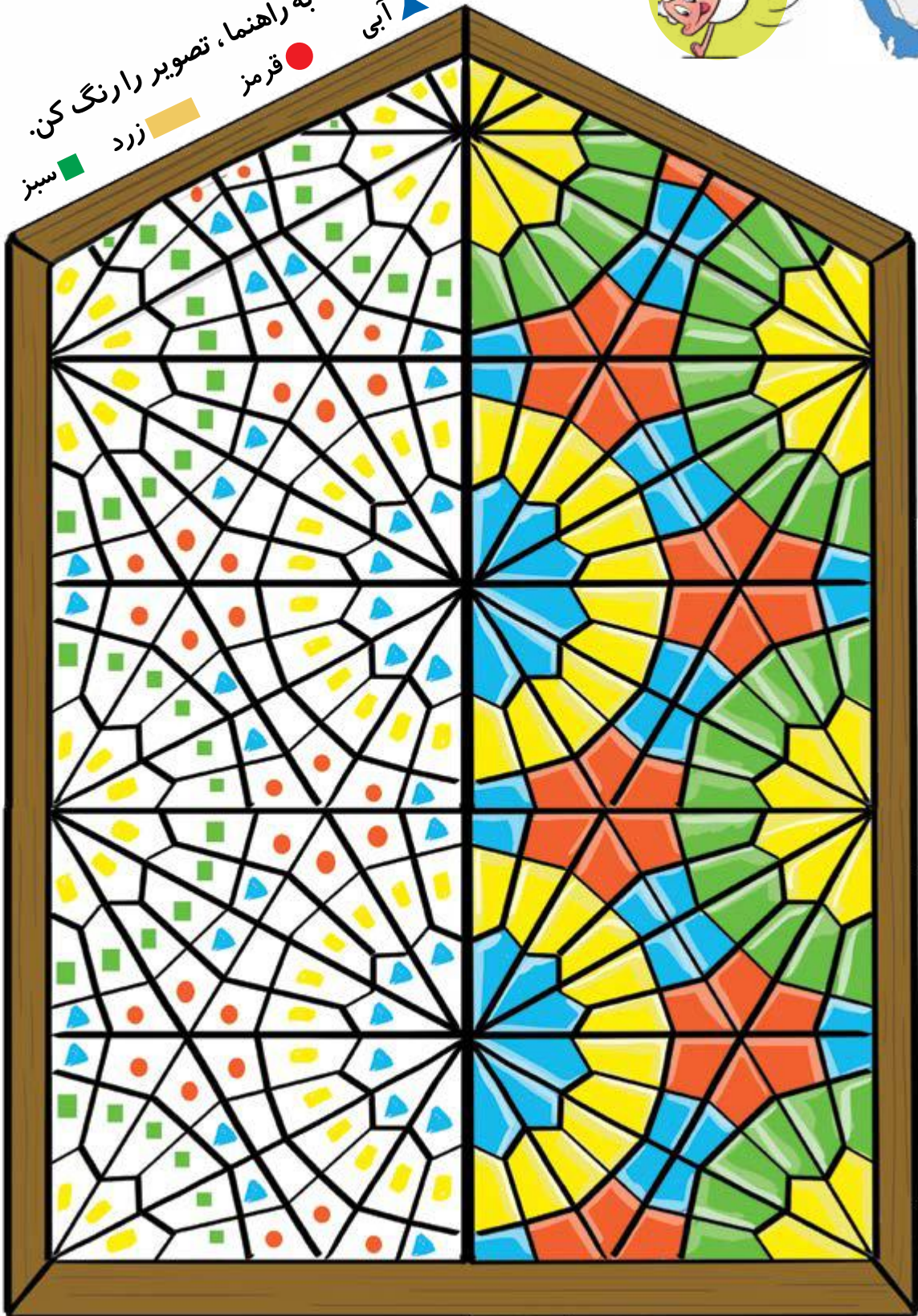


**تولد مبارک مورا!!**

# رنگ آمیزی

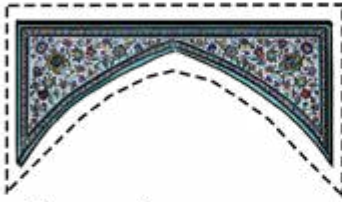


با توجه به راهنما، تصویر را رنگ کن.  
سبز ■ زرد ■ قرمز ● آبی ▲



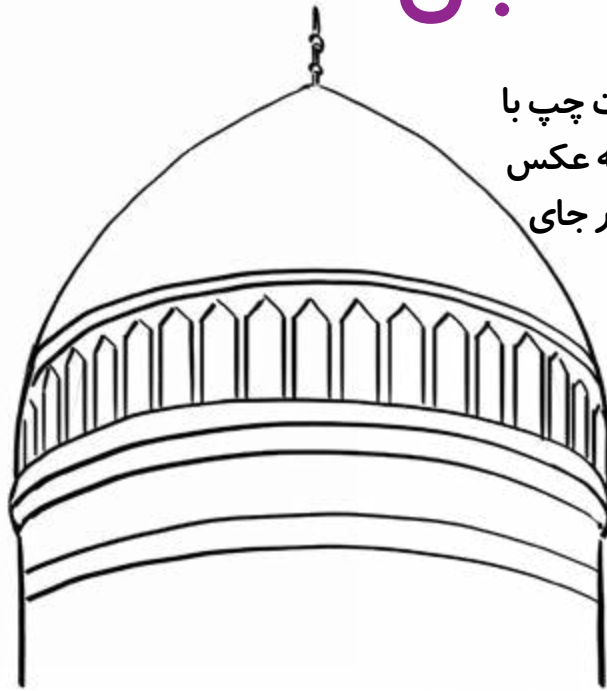
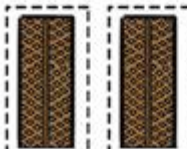
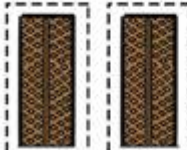
● ایده: نسیم محمدی، فاطمه دانش آشنینانی

● تصویرگر: نگین سلماسی



## بُرو و بچسبان

هر قطعه را از سمت چپ با  
قیچی ببر و با توجه به عکس  
اصلی بالای صفحه در جای  
خودش بچسبان



# خودم می‌سازم

● مرجان بابامرندی



## چی لازم دارم؟

- چند لوله‌ی دستمال کاغذی
- کاغذ رنگی در رنگ‌های مختلف
- چسب مایع یا چسب ماتیکی
- مداد ● مداد پاک‌کن ● خط‌کش

۴. طرح سر و بدن کرم را روی کاغذ رنگی بکش و برش بزن.
۵. سر و بدن را پشت یکی از لوله‌ها بچسبان.
۶. مقوای دیگری برش بزن و کرم را روی آن بچسبان.



## چطوری بسازمش؟



۱. کاغذ رنگی را به اندازه‌ی لوله‌ی دستمال کاغذی برش بزن.
۲. روی لوله‌ها چسب بزن و آن‌ها را با کاغذ رنگی بپوشان.
۳. چند لوله‌ی رنگی دیگر هم درست و تزئین کن.



حالا مدادهایت را توی جامدای زیبایی بگذار که خودت آن را ساخته‌ای.



می‌توانی، به جای کرم، هر حیوان یا موجود دیگری را هم که خودت دوست داری درست کنی.



با یاد غنچه‌های پرپر شده  
در حمله‌ی وحشیانه‌ی اسرائیل به خانه‌ی عزیزمان ایران



فاطمه‌ذاکریان



هیدا زینلی



رایان قاسمی



علی‌ساداتی‌ارمکی



محمدعلی بهمنی



علیسان جباری



طاها بهروزی



یاسین مولایی



مرسانا بهرامی



مهرداد خیری



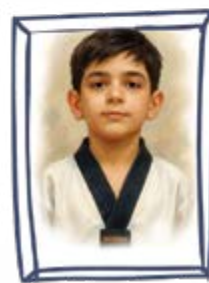
زهرا بهمن آبادی



پرهام عباسی



سپهیل کطولی



امیرعلی امینی



فاطمه‌ساداتی‌ارمکی



توی آسمان  
با خط باران  
نوشتم ایران

بر روی دریا  
با موج زیبا  
نوشتم ایران

بر خاک و بر سنگ  
یک اسم قشنگ  
نوشتم ایران



با هم گوش کنیم.